

چهارشنبه ۱۹ مهر ۱۳۹۶ • سال یازدهم • شماره ۲۹۸۳ • ۹

شرق روزنامه

نگاه

ازشب وروز تاریخ

پیام حیدر قزوینی

فریدریش هلدرلین، این شاعر عصر کلاسیک آلمان، به نسلی از نویسندگان و شاعران اروپایی تعلق دارد که در زمانه‌ای پرآشوب زندگی کردند و بالطبع اندیشه و هنرشان هم در تلاطم اجتماعی و فرهنگی زمانه‌شان شکل گرفت. انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ از یک‌سو و تغییراتی که در پی عصر روشنگری به وجود آمده بود از سوی دیگر، باعث شده بود تا تصویر جهان به‌طور کلی متفاوت از چیزی شود که پیش‌تر وجود داشت. در این میان شاید هلدرلین بیش از هر شاعر و نویسنده آلمانی دیگری آرمان‌های انقلاب فرانسه و آموزه‌های عصر روشنگری را به شعر خود راه داده است. چنین است که بسیاری از اشعار او و نیز تنها رمانش با عنوان «هیپریون»، یا آن‌طور که به فارسی ترجمه شده «گوشه‌نشین یونان»، را باید با درنظرگرفتن آرمان‌های آن دوران مورد خوانش قرار داد. «گوشه‌نشین یونان» رمانی آشکارا فلسفی و با نثری شاعرانه است تا جایی که آن را شاعرانه‌ترین رمان آلمانی نامیده‌اند. بسیاری از مضامین مورد علاقه رمانتیک‌ها مثل یکی شدن با طبیعت و بازگشت به عصر پیش از جهان سرمایه‌داری در این تنها رمان هلدرلین دیده می‌شود. برای هلدرلین، بازگشت به گذشته یعنی بازگشت به یونان باستان، جایی که در آن انسان و طبیعت به وحدت می‌رسند. «گوشه‌نشین یونان» پر است از آرمان‌ها و ایده‌هایی که همگی در ستایش یونان باستان‌اند و نیز ستایش از طبیعت و آزادی و فردیت برخاسته از انقلاب فرانسه. به تعبیری می‌توان گفت که هلدرلین در این رمان، خدایان یونان، آزادی فرانسه و طبیعت آلمان را یکجا گرد آورده است. اما شاید خود هلدرلین بیش از هرکس دیگری به این واقعیت آگاه بود که بازگشت به گذشته امری ناممکن است و وفاداری او به آرمان‌های زمانه‌اش چیزی جز جون برایش به‌همراه نداشت. شاید او بیش از دیگر چهره‌های مشهور نسلی که به آن تعلق داشت به دنبال دنیایی در بیرون از مرزهای بورژوازی می‌گشت. نسلی که به تعبیر لوکاج در سوگواری زندگی کردند:«پرستش رمانتیک شور و هیجان، اشتیاق رمانتیک به دوران رنسانس، از همین سوگ سرچشمه می‌گیرد، از این جست‌وجوی نومیدانه الگوهای درخشان شور و هیجان‌های سترگ برای رویارویی با کنونی که حقیر و بی‌چشم‌انداز شده است». هلدرلین در سال‌های برآمدن نهضت کلاسیک در آلمان بیش از هر کس دیگری و حتی بیش از گوته و شیلر به میراث فرهنگ یونان توجه داشت. شش انقلاب فرانسه و هموارشدن مسیر تاریخ و ظهور ناپلئون چملگی برای هلدرلین فاجعه‌هایی بودند که یکی بعد از دیگری بر سرش آوار شدند. رد این بحران و جون در بسیاری از اشعار هلدرلین دیده می‌شود. اشعاری که چنان با فلسفه درآمیخته‌اند که تاکنون مورد توجه بسیاری از فیلسوفان بوده و شرح‌های مختلفی بر آنها نوشته شده است.

محمود حدادی چند سال پیش گزیده سی شعر هلدرلین به‌همراه شرح آن‌ها را در کتابی با عنوان «آنچه می‌ماند» ترجمه کرده بود. شعرهای گردآمده در این مجموعه متعلق به دوره‌ای از کار هلدرلین است که می‌توان آن را مهم‌ترین دوران خلاقت او دانست. دوره‌ای که از سال ۱۷۹۶ شروع می‌شود و تا ۱۸۰۶ به طول می‌انجامد. هلدرلین در سال‌های جنون‌اش حتی نام خود را انکار می‌کرد و شعرهایش را با اسامی دیگری می‌نوشت اما او در دوره اوج خلاقیت‌اش، شیوه شاعران یونانی عهد عتیق را سرمشق قرار می‌داد. حدادی در بخشی از مقدمه «آنچه می‌ماند» درباره این شیوه سرودن شعر نوشته: «این شاعران گرایشی به روایت داشتند و در شعرهای خود مانند هومر وزن‌هایی را انتخاب می‌کردند که به موضوع روایی امکانی قراخ‌تر بدهد، و از همین چشم‌انداز هم قافیه را رد می‌کردند. استدلال آن‌ها در رد قافیه هم اینکه این زینت آوایی در پایان هر بیت به‌ضرورت مقطعی می‌نشاند و به این ترتیب بر خیال سیال و زبان چوشان دست‌پیگیر می‌شود. شعرهای شاخص و معرف هلدرلین به چنین ساختاری نزدیک‌اند، و از همین دید هم در مجموع به نثر قابل ترجمه…».

حدادی به‌جز این مجموعه شعر، «هیپریون» هلدرلین را نیز با عنوان «گوشه‌نشین یونان» به فارسی ترجمه کرده است. رمان هلدرلین مثل «رنج‌های ورتر جوان» گوته در مجموعه‌ای از نامه شکل می‌گیرد. اما با این فرق که نامه‌های رمان هلدرلین رویدادی مشخص را دنبال نمی‌کنند. ایند نامه‌ها تصویری از ناامیدی و گوشه‌نشینی جوانی یونانی را نشان می‌دهند که از محقق‌کردن آرمان‌های اجتماعی‌اش دل‌سدر شده است. مخاطب نامه‌های هیپریون، دوست آلمانی او، بلارمین است که در سراسر رمان گیرنده خاموش این نامه‌ها است و هیچ‌گاه پاسخی به این نامه‌ها نمی‌دهد. این رمان را «بیان‌نامه سیاسی» هلدرلین نیز نامیده‌اند. چراکه در آن بسیاری از دیدگاه‌های اجتماعی او و نیز ایده‌هایش درباره انقلاب فرانسه دیده می‌شود. حدادی در جایی از یادداشت کوتاهش درباره این رمان نوشته: «…این رمان درضمن بازتابی از رویدادهای زندگی پرتلاطم خود هلدرلین و روزگار او، از جمله انقلاب کبیر فرانسه و قیام آزادی‌خواهان مردم یونان در پایان قرن هجدهم، و جنگ‌های آنان با ترکان عثمانی نیز هست، ترکیاتی که یونان را از قرن یازدهم میلادی در اشغال خود داشتند. گذشته از شور و شعله‌ای که از ماجرای یاقوتی‌انقلاب فرانسه در خود گرفته است. هیپریون وانگهی در ستایش از شهرمندی و مدنیت یونان باستان نیز نوشته شده است و برای همین از اسطوره‌های این خاستگاه هومانیزم جهانی وام بسیار می‌گیرد. حدادی همچنین زندگی‌نامه هلدرلین با عنوان «پیکار با دیو» که توسط اشتفان سبواک نوشته شده را نیز به فارسی ترجمه کرده است. هلدرلین امروز یکی از مهم‌ترین چهره‌های کلاسیک ادبیات آلمان به‌شمار می‌رود و به‌جز سبواک، بسیاری دیگر از نویسندگان آلمانی در آثارشان به زندگی هلدرلین پرداخته‌اند. از جمله آن‌ها می‌توان به نمایشنامه‌ای از پتر وایس اشاره کرد که در صحنه‌ای از آن دیداری خیالی میان مارکس و هلدرلین رخ می‌دهد. در این دیدار مارکس جوان در عبادت از هلدرلین پیر می‌خواهد به او بفهماند که برخی از اندیشه‌هایش را از شاعر پی‌ل‌ه‌ام گرفته است.

عطف

شرلوک هلمز
پس از آرتور کانن دوویل

شرلوک هلمز گرچه کارآگاه مخلوق سر آرتور کانن دوویل بود، اما با آثار این نویسنده به چنان شهرت و محبوبیتی دست یافت و به‌قدری طرفدار پیدا کرد که بعد از آرتور کانن دوویل، نویسندگان دیگری را هم به فکر انداخت که از او به‌عنوان شخصیت اصلی داستان‌های پلیسی خود استفاده کنند. یکی از این نویسندگان آدریان مالکوم کانن دوویل، پسر سر آرتور کانن دوویل، بود که به راه پدر رفت و داستان‌هایی پلیسی نوشت که شخصیت آن‌ها شرلوک هلمز بود. کتاب «شاهکارهای شرلوک هلمز» که با ترجمه رامین آذربهرام در انتشارات فرهنگ تارا منتشر شده، مجموعه‌ای است از همین داستان‌ها. البته چنانکه دکتر رامین آذربهرام در مقدمه ترجمه فارسی این کتاب نوشته، آدریان کانن دوویل اولین بار با کمک‌گرفتن از جان دیکسون کار، جتایی‌نویس آمریکایی، اقدام به نوشتن داستان‌هایی با محوریت شخصیت شرلوک هلمز کرد که آن داستان‌ها نیز قبلا به نام «ماجراهای جدید شرلوک هلمز» با ترجمه رامین آذربهرام در نشر مروارید چاپ شده است. اما آدریان کانن دوویل به همان مجموعه اکتفا نکرد و بعدها شش داستان دیگر با محوریت شرلوک هلمز نوشت که «شاهکارهای شرلوک هلمز» ترجمه همین شش داستان است. در مقدمه مترجم بر ترجمه فارسی «شاهکارهای شرلوک هلمز» در این باره آمده است: «در سال ۱۹۵۴ آدریان شش داستان



شاهکارهای شرلوک هلمز
آدریان کانن دوویل
ترجمه رامین آذربهرام
نشر فرهنگ تارا

دیگر هم بر مبنای شخصیت شرلوک هلمز نوشت که طرح و انشای آن‌ها کاملا از خودش بود و دیکسون کار، بر نگارش آنها سهمی نداشت. این مجموعه نیز با استقبال دوستان‌ران هلمز مواجه شد. کتابی که در دست دارد ترجمهٔ همین شش داستان است. مترجم در بخشی دیگر از این مقدمه درباره «شاهکارهای شرلوک هلمز» می‌نویسد: «آدریان در این شش داستان هم مانند کتاب ماجراهای جدید شرلوک هلمز از شیوهی نگارش پدر تقلید کرده است تا حدی که بازشناختن این داستان‌ها از مجموعه‌ی اصلی داستان‌های شرلوک هلمز چندان آسان نیست.» مترجم همچنین درباره شیوه‌ای که برای ترجمه این مجموعه انتخاب کرده می‌نویسد: «نگارنده برای ترجمه‌ی این داستان‌ها هم مانند کتاب ماجراهای جدید شرلوک هلمز از نثری کهنه‌نما (شبه به ترجمه‌های دهه‌های ۳۰ و ۴۰) استفاده کرد تا به خصوصیات نوشتاری متن اصلی می‌خوانید مطهرهایی از داستان «ماجرای یاقوتی‌عاس» از این مجموعه: «با نگاه به یادداشت‌هایم درمی‌یابم که در زمستان ۱۸۸۶ برای نخستین‌بار در شبانگاه دهم نوامبر کولاک شدیدی روی داده است. روز دلگیر و سردی بود. باد گزنده به همه‌جا سر می‌زد و پشت پنجره‌ها روزه می‌کشید. با فرارسیدن شب در پرتو روشنائی چراغ‌های معابر که تاریکی خیابان پیکر را می‌شکافتند بارش نخستین دانه‌های برف آغاز شد و برف سطح پیاده‌روهای لغزان و خلوت را پوشاند.»



درباره جنون فریدریش هلدرلین به‌همراه ترجمه شعری از او

گذار رنج در شعر هلدرلین

سرخوردگی‌ها و را از ناکجاآباد یک آرمان انسانی به عذاب زمینی بازپس

راند. اما هلدرلین سرخورده از کارسازی در میدان عمل، این‌بار کوشید هنر شاعری را ابزار برپایی جهانی معنوی‌تر قرار دهد. خود را شاعری می‌دانست با رسالت خدایی. ازاین‌رو رنج جهان را هم رنج خود می‌دانست. رنج واکنش او بود در قبال جهانی که با آرمان‌های او نمی‌خواند، و انگیزه او بود هم، تا چاووشی‌خوان جهانی خوب‌تر باشد. بر این اساس از خود می‌پرسید: «آیا چنان نیست که کسی را از رنج گریزی نیست؟ و هر که نیکوتر، رنج‌اش زرف‌تر؟» وی از همین نگاه در شعر پرآوازه‌اش «نان و شراب» شب تاریک تاریخ را پیش‌درآمد سپیده سعادت می‌خواند و ازاین‌رو به رنج‌های آن لبیک می‌گوید. چون که در کارکردی دیالکتیکی:

«رنج و شب نیرو می‌بخشد.

چندان نیرو تا که در گهواره آهنین به کفایت دلبر بالیده است، و در قلب‌هاشان نیرویی چنان سرشار، تا که خدایی شوند.

آن‌گاه تندرآسا می‌گویند... این خدایان...»

چکامه‌سرایی هلدرلین با چنین روح و روحیه‌ای ده سال بیشتر ناپدید، از ۱۷۹۶ تا به سال ۱۸۰۶، تلاش وی در راه این‌که رویدادهای سرخود تاریخ را از دیدگاه آرمانی شعرهای این دوره‌اش به دورن روندی برخوردار از مفهوم درآورد، چاره‌نایذیرانه به بن‌بست روحی او انجامید و تا سال مرگ‌اش در ۱۸۴۳ نزدیک به سی سال ذهن او را در دنیایی مه‌آلود فرو برد.

حال با آن بسامد و مفهومی که رنج در شعر او دارد، باید از خود بیرسیم این شاعر آرمان‌خواه در نهایت تا کجا به ورطه ناامیدی درغلطیده بود و تا کجا به تجربه گسست رسیده بود که در یکی از شعرهای دوران جنونش، قطعه شعری پرآوازه می‌آورد:

هلدرلین در عین فروتنی ذاتی‌اش حق داشت خود را با ادیبوس مقایسه کند. او به دو انگیزه قوی تا به عمق جان انسان دوست و حقیقت‌خواه بود. انگیزه اولش تمدن یونان بود. انگیزه دوم او انقلاب جمهوری‌خواهانه فرانسه بود که با شعرهای آزادی برابری و برادری، شوق امید را به یک آینده سعادت‌آمیز بشری در جان او دوچندان کرد

«ما یکی نشانه‌ایم، نشانه‌ای تعبیرناپذفته

و از حس رنج خالی.

و گوئی که زبان را در غربت گم کرده‌ایم...»

می‌دانیم که هلدرلین، که در جوانی، به گواهی دانشجویان همدوره‌اش، از جمله هگل، زیبایی خدایی داشت، در سال‌های آخر جنون خود حتی نامش را هم انکار می‌کرد و اسمی ساختگی روی خود گذاشته بود.

مارتین هایدگر، که اندیشه‌پردازی‌های خود را در باب ماهیت زبان و جوهره ادبیات خاصه بر شعرهای هلدرلین استوار می‌کرد، از یکی از شعرهای دوران جنون او بیشترین نقل قول‌ها را دستمایه درسگفتارهای خود کرده است.

ما ترجمه این شعر را در زیر می‌آوریم. ترجمه برآیند جنون کاری تردیدآمیز است زیرا کار ترجمه به حداقلی از «منطق» احتیاج دارد. اما چنان‌که رفت، جنون هلدرلین تیره و تخیذیرآلود نبود، جنونی بود خاصه در اوج پیری‌اش معصومانه. این امر به سخن جنون او هم نوعی مفهوم می‌بخشد. در این شعر برخی جمله‌ها پریشان می‌نمایند، یا از نگاه دستوری شکسته‌بسته. با این‌حال ده‌ها کلیدواژه معنوی به آن تعالی می‌بخشد. خواننده اگر بر این کلیدواژه‌های روحانی تمرکز کند، در پس این جمله‌های ساده ذهنی ویران، خود را با طبیعتی خدامشحون روبرو می‌بیند، نیز با روح بزرگی که در عین کم‌شدگی در تاریکی، برای خود ارجی اسطوره‌ای قایل است.



محمود حدادی

درآمد: ادبیات مدرن آلمانی گذشته‌ای نه بیش از پانصد سال دارد،

زیرا اول‌بار ترجمه مارتین لوتر از کتاب مقدس (۱۵۳۴ میلادی) بود که در قرن شانزدهم به این زبان بومی امکان کتابت بخشید؛ البته در ضمن گنجینه الهام هم. خاصه مصیبت جنگ‌های سی‌ساله میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌های این کشور مضامین کلایه‌آمیز داودی را به درون شعر آلمانی درآورد. دومین آتشخور ادبیات مدرن آلمانی اسطوره‌های یونان و رم باستان است. این‌بار هم پیشگام راه‌پای ادبیات آلمانی به این دنیای سرشار از تمثیل‌های پرمفهوم نهضت ترجمه بود. در این نهضت بسیاری نویسنده بزرگ شرکت داشتند. از جمله ویلند، گوته، شیلر و هلدرلین.

(دست‌اورد بزرگ این دو نهضت ترجمه این بود که تورات و اسطوره‌های یونانی، این دو صحیفه مادر که بیش از هزارسال یک‌دیگر را نفی می‌کردند،با عبور از ساحت دین به ساحت ادبیات، با هم آشتی کردند و به ادبیات و اندیشه جهانی جانی نو بخشیدند.)

در مورد هلدرلین حتی می‌توانیم بگوییم این ترجمه‌های او از تراژدی‌های سوفوکل یونانی بود که بعد از گذشت یکصد سال باعث شد تندیس مرمین شعرهای خود او هم از زیر غبار فراموشی بیرون بیاید. پیوندهای تنگاتنگ بینامتنی میان شعرهای هلدرلین با اسطوره‌های یونانی هم از همین‌جا می‌آید.

می‌برسیم چرا برای ترجمه، هلدرلین تراژدی‌های سوفوکل را انتخاب کرد، درحالی‌که یونان دوستی او تمامی تمدن یونان عتیق را دربر می‌گیرد؟ از آخرین سال‌های جنون هلدرلین – جنون معصومانه و کودکانه او که هرگز آلوده افیون یا الکل نشد– شعری به جا مانده است که می‌توانش گویای همدان‌پنداری او با شخصیت ادیبوس سوفوکل دانست. هلدرلین در روزهای م‌گرفتگی جان رنجورش هم خود را با ادیبوس هم‌رزنوشت می‌دانست. بر اساس چه معیاری؟

از نظر درونمایه بنیادین، داستان ادیبوس همانندی‌هایی با اسطوره پرومته و قصه آدم و حوا دارد. در این هر سه قصه انسان‌ها به «شناخت»، به «نور» و به «حقیقت» می‌رسند و هر‌بار هم نصیب‌شان از این شکل‌های گوناگون ادراک و معرفت، رنج است. یکی از بهشت رانده می‌شود، دیگری به اسارت عذابی مکرر درمی‌آید و این‌آخری، ادیبوس، چشم‌های خود را از کاسه می‌کند. هلدرلین در عین فروتنی ذاتی‌اش حق داشت خود را با ادیبوس مقایسه کند. او به دو انگیزه قوی تا به عمق جان انسان‌دوست و حقیقت‌خواه بود. انگیزه اولش تمدن یونان بود. در تصور آرمانی او از یونان باستان دانش، هنر و طبیعت یگانگی آرمانی با یکدیگر داشتند و انسانی که در این ساحت زندگی می‌کرد، با همه عناصر هستی در هماهنگی بود. انگیزه دوم او، انقلاب جمهوری‌خواهانه فرانسه بود که با شعارهای آزادی، برابری و برادری، شوق امید را به یک آینده سعادت‌آمیز بشری، در جان او دوچندان کرد. در زیر نمونه‌ای از سرود او در پیشواز از جامعه آرمانی‌ای که به سهم خود بشارت‌اش می‌داد:

«بایباد! شور خدایی همه – باشد که همکار را همزمان شادی‌بخش–

در رگ‌های زندگی تقسیم شود! و والایی ببخشد، و جوانی!

تا که از نیکی انسانی هیچ عرصه، تا که از روز هیچ ساعت

از کامیاران خالی، و شادی‌ای چنان که اکنون

– که یاران به دیدار یاران می‌رسند–

از ترکی به آیین و شایسته محروم نماند.

آن هنگام که نان را تقدیس می‌کنیم، سزاست از که نام بیرم؟

و آن هنگام که از سعی روز می‌آساییم، بگویید، شکر چگونه بگذارم؟»

این خوشبینی او به روزبهی جامعه انسانی با دو رویداد تلخ تاریخی بدل به نومیدی شد. یکی از این دو رویداد شکست انقلاب فرانسه بود که به جنگ‌های دراز و خونین ناپلئون در سراسر اروپا انجامید. و دیگری پیامدهای خیزش استقلال‌خواهانه یونانیان از ترکیه عثمانی، خیزشی که نگاه او را بر واقعیت‌ها و وحشت‌های جنگ باز کرد. وی دراین‌باره از زبان هیپریون در رمان «گوشه‌نشین در یونان» می‌آورد: «نفرات ما غارت کردند و بی‌هیچ تفاوت و تشخیصی کشتند... طرفه ترفندی بود این که تو بخواهی به دست مستی راهزن نهال بهشت‌ات چنان که بنشانی...»

یک رویداد سوم هم – البته این‌بار رویدادی شخصی– بر نومیدی او افزود، و آن مرگ معشوقه غمخوارش در عین جوانی بود. این ناکامی‌ها و